

خدای پسر

نویسنده: برندان دی کرو

به یاد دارم نخستین باری که با آموزه‌ی مولود ازلی پسر (اینکه پسر از ازل از پدر زاده شده) آشنا شدم گیج شده بودم. در حال آماده شدن برای ورود به دانشکده الهیات بودم و اثر کلاسیک لوئیس برکف با عنوان *الهیات نظام‌مند* را مطالعه می‌کردم، که مشاهده کردم در باب این بحث شده. در آن زمان متوجه اهمیت تصدیق این مطلب که پسر خدا مخلوق نیست بلکه خودش خداست بودم. اما نمی‌توانستم درک کنم که چرا باید درباره‌ی ذات مولود گشته‌ی پسر با چنان تفصیلی بحث شود. از کدام قسمت کتاب مقدس شخصی می‌تواند چنین ایده‌ای را برداشت کند؟ و چرا اهمیت داشت؟

بعدها برایم معلوم شد که اهمیت فراوانی دارد و آنطور که در نگاه اول به نظر می‌رسد گمانه‌زنی نیست.

خدای کتاب مقدس خدای تثلیث است یک خدا در سه شخص. تمایز میان اشخاص تمایز میان سطوح الوهی نیست، زیرا هر سه شخص به یک اندازه خدا هستند. همانطور که در نسخه‌ی کوتاه پرسش و پاسخ *وست‌مینستر* آمده، پدر، پسر و روح القدس «هم‌ذاتند و در قدرت و جلال» برابرند (سوال ۶). مسیحیان نباید به الوهیت یا شخصیت هیچ یک از اشخاص تثلیث شک کنند. تمایز میان اشخاص تثلیث خصوصیات شخصی است: پدر پدیدآورنده است، پسر پدید آمده، و روح القدس از پدر و پسر صادر شده است. باید این تمایزات را به درستی درک کرد، زیرا انکارشان سنگ بنای بدعت‌های فراوانی خواهد شد. پسر از جهت الهی فروتر از خدای پدر نیست؛ پسر خدا خودش خداست و از جهت خدایی کمتر از خدای پدر نیست.

پس زایش ازلی پسر در واقع به خصوصیت خاص پسر خدا برمی‌گردد: زاده شدن. اما این واقعیت باعث نمی‌شود که الوهیت پسر از هیچ منظری تضعیف شود. اینکه پسر زاده شده بدین معنا نیست که الوهیتش از الوهیت پدر کمتر است، بلکه بدین معناست که او بقای شخصی خود را از پسر دریافت می‌کند. ذات الهی خودش زاده شده نیست، بلکه در زایش ازلی، پدر ذات الهی را به پسر منتقل می‌کند؛ پدر و پسر بی هیچ تغییری یک ذات را دارند.

این زایش همچنین باید *زلی* باشد. زایش پسر نمی‌تواند در لحظه‌ای از زمان رخ داده باشد، وگرنه پسر از ازل پسر نمی‌بود، پدر نیز از ازل پدر نمی‌بود. اگر زایش پسر یک رویداد مجزا باشد، پس خدا به نوعی تغییر یافته است. اگر پدر شده باشد، یا پسر پسر شده باشد، پس خدا لایتغیر (تغییرناپذیر) نیست. چون پسر خدا هرگز تغییر نمی‌کند، زایشش می‌بایست *زلی* بوده باشد، یعنی رویدادی نیست که مدت‌ها پیش و یا یک بار در زمان و برای همیشه رخ داده باشد، این ارتباط از پدر به پسر بی‌زمان و بی‌مکان و بی‌تغییر است. زایش ازلی به معنای وجود نوعی تقسیم در خدا نیست، یعنی این طور نیست که ذات خدا میان سه شخص تقسیم و توزیع شده باشد. هر شخص از یک و همان ذات الهی و پری آن بهره‌مند است. زایش ازلی همچنین یک عمل ضروری است، و این یعنی همواره هست و نمی‌توانست چنین نباشد.

زایش ازلی الوهیت کامل پسر خدا را تصدیق می‌کند و اصلاً به معنای خلقت پسر نیست. اگر پسر مخلوق می‌بود، نمی‌توانست به طور کامل الهی باشد. این مسئله اساس نزاع میان آتاناسیوس (از آباء کلیسا) و آریوس بدعت‌گذار در قرن چهارم بود: آتاناسیوس به درستی می‌گفت پسر خدا نمی‌تواند اولین مخلوق بوده باشد، بلکه می‌بایست از ازل پسر خدا بوده باشد. هیچ زمانی نبوده که در آن زمان پسر خدا وجود نداشته باشد. پسر همواره در نسبت با پدر، پسر است، و پدر همواره پدر است.

قبول داریم که زایش ازلی مسئله‌ای پیچیده است. حتی اگر بتوانیم آن را به درستی تشریح کنیم نیز نمی‌توانیم آن را به طور کامل درک کنیم. به بیان دیگر یک راز است.

این آموزه از کجای کتاب مقدس برگرفته شده است؟ این یکی از شواهد مهم انجیل یوحناست؛ در آنجا اصطلاح یونانی *monogenēs* را مشاهده می‌کنیم، اصطلاحی که در نسخه کینگ جیمز به «تنها پسر زاده شده» ترجمه شده است (رجوع کنید به یوحنا ۱: ۱۴ و ۱۸؛ ۳: ۱۶ و ۱۸؛ رساله اول یوحنا ۴: ۹). با وجود این، اکثر ترجمه‌های مدرن آن را «یک و تنها پسر» ترجمه کرده‌اند (ESV, NIV, CSB). هنوز بر سر اینکه «تنها پسر زاده شده» ترجمه بهتری است یا «یک و تنها پسر» بحث است، اما ایده‌ی زایش ازلی متکی به نحوه ترجمه *monogenēs* نیست، بلکه این ایده عمدتاً ریشه در وجود قبلی پسر و رابطه‌ی ازلی پدر و پسر دارد که در کتاب مقدس ذکر شده است (مثلاً انجیل یوحنا ۱۷: ۵ و ۲۴؛ کولسیان ۱: ۱۵ - ۲۰؛ عبرانیان ۱: ۱ - ۳). هیچ زمانی نبوده که در آن زمان پدر، پدر پسر نبوده یا پسر، پسر پدر نبوده باشد (انجیل یوحنا ۱: ۱ - ۲؛ همچنین انجیل متی ۱۱: ۲۵ - ۲۷؛ انجیل لوقا ۱۰: ۲۱ - ۲۲). اغلب از آیه‌ای در انجیل یوحنا (۵: ۲۶) برای دفاع از ایده‌ی زایش ازلی استفاده می‌شود: «زیرا همچنان که پدر در خود حیات دارد، همچنین پسر را نیز عطا کرده است که در خود حیات داشته باشد». بسیاری از الهیدانان می‌گویند این عطای حیات به پسر نمی‌توانسته در بستر زمان رخ داده باشد. در نتیجه می‌بایست از ازل به پسر حیات عطا شده باشد. اگر چنین باشد، پس آیه مذکور به وضوح از ایده زایش ازلی دفاع می‌کند.

همچنین در عهد عتیق نیز می‌توان شواهدی به سود ایده زایش ازلی یافت. یکی از متون روشن در این باب *مز/میر* ۲: ۷ است: «تو پسر من هستی، امروز تو را تولید کردم». گرچه در عهد جدید از این متن برای رستاخیز عیسی استفاده شده (اعمال ۱۳: ۳۳)، اما پسر بودن که در رستاخیز اعلام و تصدیق می‌گردد ریشه در پسر بودن قبلی دارد. همچنین به لحاظ تاریخی از *میکاه* ۵: ۲ نیز برای دفاع از ایده زایش ازلی استفاده شده است: «تو ای بیت لحم افراته اگر چه در هزاره‌های یهودا کوچک هستی، از تو برای من کسی بیرون خواهد آمد که بر قوم من اسرائیل حکمرانی خواهد نمود و طلوع‌های او از قدیم و از ایام ازل بوده است». اغلب این آیه را هم ناظر به مکان تولد عیسی (بیت‌لحم) و هم زایش ازلی پسر (طلوع‌های او از قدیم و از ایام ازل بوده است) تفسیر می‌کنند. بسیاری از مفسران مدرن در باب اینکه این آیه ناظر به زایش ازلی باشد تشکیک می‌کنند، اما مفسران جدید لزوماً بهتر از مفسران سنتی نیستند. صرف نظر از دیدگاه افراد راجع به متون عهد عتیق، کتاب مقدس شواهد خوب و کافی

برای ایده زایش ازلی پسر در اختیار می‌گذارد. همچون بسیاری دیگر از آموزه‌های مهم، این آموزه را نمی‌توان از یک یا دو متن خاص بیرون کشید بلکه باید کلیت کتاب مقدس را در نظر داشت.

زایش ازلی پسر، به عنوان یک آموزه‌ی کتاب مقدس، گمانه‌زنی نیست؛ مسئله‌ای واقعی است زیرا از کسی سخن می‌گوید که واسطه‌ی آفرینش و نجات است. حضور الهی پسر همان کلمه، لوگوس (انجیل یوحنا ۱: ۱ و ۱۴) است که جهان از طریق او آفریده شد (کولسیان ۱: ۱۶، عبرانیان ۱: ۲). این تصور که کار پسر فقط در عهد جدید شروع می‌شود نادرست است، زیرا او پیشتر در عهد عتیق در نقش آفریننده و آشکارکننده ظاهر شده است (انجیل یوحنا ۱: ۱-۵). پسر همچنین در عهد عتیق در نجات فعال است. یهودا می‌گوید عیسی همان کسی است که اسرائیلی‌ها را از مصر نجات داد (نامه یهودا ۵). در عهد جدید، پسر بودن عیسی به ویژه از جهت نجات اهمیت دارد. پسر خدا در زمانی که جسم پذیرفت بدنی حقیقی و روحی خردمند داشت. او از یک باکره به دنیا آمد که برای وجود از پیش موجودش مناسب بود. تولد منحصر به فرد وی بدین معناست که گناه آدم به او ربطی ندارد، بلکه او آغاز یک آفرینش جدید است. او به عنوان پسر خدا در واقع تحقق داوود (انجیل لوقا ۱: ۳۱-۳۳) و آدم (۳: ۳۸) است. اما باز بیش از اینهاست. او عمانوئیل است، خدا با ما (انجیل متی ۱: ۲۳)، پسر خدای زنده (۱۶: ۱۶) است. پس کاملاً بجاست که مقام پسر بودن عیسی به هنگام تعمیدش بیان شود (۳: ۱۷؛ مرقس ۱: ۱۱؛ لوقا ۳: ۲۲)، در بیابان تجربه شد (متی ۴: ۱-۱۱؛ مرقس ۱: ۱۲-۱۳؛ لوقا ۴: ۱-۱۳)، در تبدیل چهره‌ی مسیح تایید گردد (متی ۷: ۵؛ مرقس ۹: ۷؛ لوقا ۹: ۳۵)، بر صلیب تمسخر شود (انجیل متی ۲۷: ۳۷-۴۴؛ همچنین ۲۶: ۶۳-۶۴)، و در رستاخیزش تصدیق گردد (اعمال رسولان ۱۳: ۳۳؛ رومیان ۱: ۳-۴). با این حال، پسر مستقل از پدر و روح القدس عمل نمی‌کند، زیرا کارهای بیرونی تثلیث تقسیم‌ناپذیر هستند.

پسر خدا اول‌بار در قرن اول میلادی در فلسطین به وجود نیامد؛ او پیش از پیدایش جهان وجود داشت. او جهان را آفرید و نگاه می‌دارد، او در عمل قومش را نجات داده است. او خدای ما و منجی ماست (رساله دوم پطرس ۱: ۱) پسر خداوند که از ازل زاده شده است.

دکتر برندان دی کرو دانشیار عهد جدید در دانشکده الهیات و ستمینستر واقع در فیلادلفیا است. از او چندین کتاب منتشر شده، از جمله *The Last Adam* و پیام *The Message of the General Epistles in the History of Redemption*.

این مقاله در مجله [تیبل تاک](#) منتشر شده است.